



تشیخ و ترمیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال ملی علوم انسانی

(برگردان از : علی بهبود مقدم)

در میان افکار بزرگ «گویا» فیلسوف عالیقدر فرانسوی که چندان انتشار نیافت باید به گرایش او برای مطالعه هنر از نظر جامعه شناسی اشاره نمود . شاید در نظر نخست این موضوع خالی از فایده بنظر آید چه نگرستن هنر از جنبه تأثیراتی که بر اجتماع میگذارد ، بیشتر به این می ماند که اسب بارکش را از طریق با بند چوبینش و انسان را بوسیله سایه اش مورد مطالعه قرار دهیم . تأثیرات هنر بر اجتماع گاه چنان اتفاقی از زیبایی بنظر می آید ، که نمیتوانیم امیدوار باشیم با شروع مطالعه آنها بتوانیم به درون مکتبهای مختلف راه یابیم «گویا» بدون شك در کوشش خود برای اثبات نظریه نبوغ آمیزش موفق نشد و زندگی کوتاه و مرگ غم انگیزش ، او را از روشن کردن و تعیین جنبه های درونی و مناسبات عینی عقیده اش بازداشت . شاید بهتر باشد بگوئیم که از کتاب «هنر از نظر جامعه شناسی» تنها عنوانی بر جا مانده است که دنباله آن باید نوشته شود .

سودمندی جامعه شناسی هنر ، چند سال پیش و بطور غیر منتظره ای بر من آشکار شد در آن زمان مشغول نگارش تحقیق کوتاهی بودم درباره عصر جدید موسیقی که با «دبوسی» شروع می شد . هدف من در آن مقاله توجیه اختلاف موسیقی نو و موسیقی سنتی بود بصورتی هر چه روشن تر ، موضوع «کاملا» مربوط میشد به زیبایی و در همین حال معلوم بود که کوتاهترین راه برای دست یافتن به آن از یک

حقیقت اجتماعی سرچشمه میگیرد : یعنی جدا افتادن موسیقی نو از مردم . با آنچه در زیر میآید ، میخواهم در باره همه هنرها بطور کلی صحبت کنم و تمام هنرهائی را که اینک در دنیای غرب وجود دارند - نه تنها موسیقی بلکه نقاشی ، شعرو تئاتر را مورد مطالعه قراردهم . در هر دوره از تاریخ آثاری عرضه میشود که همه آنها مجموعه ای از تکرار مکررات است در تمام شاخه های هنری این ادوار پیام و نگرشی یکسان به زندگی دیده می شود موسیقیدان جوان ، بی آنکه خود آگاه باشد در هنرش آن معیار های زیبایی رامی جوید که شاعر ، نقاش و نمایشنامه نویس همزمانش نیز در کارهایشان جستجوگر آنها هستند . چنین یکسانی در هدفهای هنری ، ضرورتاً تأثیرات همانندی نیز بر جامعه خواهد گذاشت . دور بودن موسیقی نو از مردم در حقیقت همان نقش متضادی را دارد که شاعران ستایشگر خدایان . هنرنو از مردم دور افتاده و این دور افتادگی تنها بر حسب تصادف و اتفاق نیست بلکه علتی کاملاً منطقی و ضروری دارد .

هر مکتب نو خاسته برای اینکه بتواند راه خود را باز کند و بر مردم تأثیر بگذارد برای گذشتن از میان مکاتب دیگر ، باید مرحله ای قرنطینه مانند را پشت سر بگذارد . اینجا است (و در همین قرنطینه بود) که نمایشنامه «هرنانی» و همه آن کشمکشهایی که منجر به پیدایش رمانتیسم شد ، بخاطر می آید ولی دور بودن هنرنو از مردم زمان مانوع دیگر است اینجا باید بین آنچه اجتماعی است (یعنی مربوط به مردم است) و آنچه غیر اجتماعی است ، حدفاصلی قائل شد یک مکتب نو خاسته برای اینکه مردم را بخود جلب کند ، احتیاج به زمان دارد بنابراین ، پرواضح است که چنین مکتبی در همان حال که اجتماعی نیست ، غیر اجتماعی نیست ، ظهور رمانتیسم بعنوان یک پدیده اجتماعی ، کاملاً در نقطه مقابل هنر امروز قرار دارد رمانتیسم در جلب کردن مردمی که هنر کلاسیک هرگز صورت واقعی خود را به آنها نشان نداده بود ، کاملاً موفق شد . بنابراین دشمنی که رمانتیسم ناچار بود علیه آن بجنگد . اقلیمی بود که سخت خود را به فرمهای *ancien régime* در شعر فروخته بود . پس از اختراع چاپ ، آثار رمانتیکها ، از نظر استقبال مردم در ردیف اول قرار گرفت رمانتیسم مکتبی شد مردم پسند و توده مردم آن را نخستین زاده دمکراسی نام نهادند .

ولی هنر نو ، برعکس رمانتیسم ، همیشه توده مردم را علیه خود برانگیخته است . هنرنو ، هنریست ذاتاً دور از مردم و حتی ، ضد مردم هر اثر هنری نو ، ناآگاهانه

اثری نامطلوب بر اجتماع بجامی گذارد. هنر امروز مردم را به دو گروه تقسیم کرده: گروهی کوچک تشکیل شده از کسانی که به آن ابراز تمایل میکنند، و دیگر گروهی انبوه و اکثریتی خشمگین بنا بر این هنر امروز عاملی است که از میان توده بی شکل و انبوه میخواید دو طبقه مختلف انسانی را از هم جدا کند.

حال می خواهیم بدانیم چه چیز است که باعث بوجود آمدن این دو گروه می شود؟ هر اثر هنری نظریات مختلفی را بوجود می آورد. بعضی از آن استقبال میکنند و بعضی نمیکنند. عده ای آنرا بیشتر دوست دارند و مشتی کمتر. این گونه عدم قبولها هیچ گونه تظاهر عضوی (اورگانیک) ندارد و نمی تواند علت واقعی باشد بلکه چگونگی و موقعیت روحیه فردی است که جهت و چگونگی برداشت را انتخاب میکند در هنرنو، شکاف بین هنرمند و مردم، در سطحی عمیق تر از آن قرار دارد که اراده شخصی بتواند در آن دخالت داشته باشد و این گفته نه به آن معناست که توده مردم هنر هنرمند نورا «دوست» ندارند و اقلیت آن را می پسندد، بلکه نکته اینجاست که توده مردم آنرا «درک» نمیکنند. پیر مردان برجسته ای که شاهد نمایش «هنرنانی» بودند. بدون شك نمایش هوگورا خوب درک نمیکردند، دلیلش پرواضح است: چون از آن خوششان نیامد. آنها پیر مردانی بودند که سخت به معیارهای زیبایی خود چسبیده بودند و طبیعی است که در مقابل معیارهای هنری نوی که این نمایش به آنها عرضه میکرد، احساس نفرت میکردند بنظر من سیمای مشخص و اصولی هنرنو «از نظر جامعه شناسی» اینست که مردم را به دو طبقه تقسیم کرده: آنها که هنرنو را درک میکنند و آنانی که در درک ناتوانند این چنین تقسیم بندی به مفهوم اینست که يك گروه دارای نیروئی هستند که گروه دیگر فاقد آن میباشد خلاصه اینکه بزعم این تقسیم بندی این دو گروه، دو نوع مختلف انسانی هستند.

هنرنو برعکس رمانتسیم، به توده مردم توجهی ندارد و رویش بیشتر برطرف اقلیتی است با استعداد، و اینجاست که خشم توده برانگیخته می شود. وقتی کسی از يك اثر هنری بدش می آید، ولی آنرا درک میکند، که نسبت به آن برتری دارد، در این صورت دلیلی ندارد که نسبت به آن اثر خشمگین شود. ولی وقتی بد آمدن برای عدم توانائی درک آن اثر باشد، خود را در مقابل آن شدیداً حقیر احساس می کند. همین احساس حقارت دردناک است که بصورت خشم متقابل، توازنی را در روح او ایجاد میکند. هنرمند جوان با هر اثری که بوجود می آورد، توده های هموطن خود را و امیدارد که فکر کند انسانی است در سطحی متوسط و موجودیست که برای دریافت پیام هنری استعداد است و نسبت به زیبایی ناب و کور و کر.